

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی
سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸
ص ۲۳-۴۴

بازتاب کمال نبوی در دیوان خاقانی

دکتر عظامحمد رادمش*

چکیده:

نقشبند آفرینش، ملک و ملکوت و خاک و افلاک را با تمام شگفتیها و تنوع و تکثرش و حتی آدم صفیّ الله را طفیل شاه بیت غزل دیوان هستی قرار داد. رهپویان وادی حقیقت نبوی با پیروی از گفتار و سیره او - که منبعث از سرچشمه وحی است - سعادت و کمال خود را رقم می‌زنند و به موجودیت خود معنی می‌بخشند. هنرمندان بویژه سخنوران سخته و سخن سنج، با ارادتی خالصانه و عاشقانه بدان محمود حق روی می‌آورند و از دریای خرد و معالی او مرواریدهای معرفت گرفته، ذرهای معانی سفته، کلام خود را بدانها می‌آریند و از پرتو این گهرهای رخشان هدایت روان خود را روشن و آثار خویش را مانا و پویا می‌سازند. از میان سرایندگان نامدار، خاقانی - که بحق "حسان عجم" لقبش داده‌اند - در این باب بیش از دیگران اقبال داشته است؛ این چابکسوار پیشتاز سمند سخن، گوی ستایشگری برگزیده حق را در میدان مدیحه سرایی از همگان در ربوده و به دربرده است.

* - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد a_radmanesh21@yahoo.com

او توانسته است هنرمندانه با خیالپردازیهای نغز و تصویر آفرینی‌های بدیع بالفظ و معانی بشکوه، هنر و فضیلت رسول مهر را بنمایاند و به شعر خود مقبولیت و اعتبار بیشتر بخشد.

پژوهنده در این تحقیق بر آن است که به بررسی ابعاد مضامین و مفاهیم برخاسته از هنر و اندیشه و خامه خاقانی در ستایش ابعاد هنری مختار حق پردازد و با استناد به شواهد و مصادیق شعری حق مطلب را ادا کند.

واژه‌های کلیدی:

کمال نبوی، شعر خاقانی، پیامبر ستایی.

مقدمه:

خاقانی شروانی، شاعر پرآوازه ایران در سده ششم هجری است که بسیاری از سخنوران نامدار^۱، از او پیروی و استقبال کرده و بر بساط مضامین، الفاظ و ترکیبات او نشسته و ریزه‌خوار هنر او بوده‌اند.

تشبیهات انحصاری و تلمیحات بدیع و ایهامهای دیرپاب از قدرت تخیلش حکایت دارند. او خود آگاه بوده که تا چه اندازه در زایش مفاهیم نغز و اندیشه‌های بلند و رویکرد به نوآوری و نادره‌گویی توانا و در سخن‌سنجی و سلطه بر اقلیم معانی قادر است و کلام زرینش تمام عیار:

مریم بکر معالی را منم روح القدس
عالم ذکر معانی را منم فرمانرا
(۱۷/۱۴)*

منم در سخن مالک الملک معنی
بلی هر زری را عیارست و وزنی
ملک سر این نکته نیکو شناسد
محک داند آن و ترازو شناسد
(۱۷-۱۶/۸۷۵)

* عدد سمت راست نشانه شماره بیت و سمت چپ نماینده شماره صفحه است.

او با بیان برتری نسبت به شاعران پیش از خود، معارضان معاصر را نتیجه و پرورده قریحه خویش می‌داند و خود را سلطان نظم و نثر و استاد لفظ و معنی و دارنده شیوه نو می‌شمارد و نه پیرو و مقلد شاعران سلف:

شاعر مفلح منم، خوان معانی مراست ریزه خوار خوان من، عنصری و رودکی
(۹۲۷/۶)

زاده طبع متد اینها که خصمان متد آری آری، گربه هست از عطسه^۲ شیر زیان
(۳۲۸/۲)

مرا شیوه خاص و تازه است و داشت همان شیوه باستان^۳ عنصری
(۹۲۶/۷)

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام
منصفان استاد داندم که از معنی و لفظ شیوه تازه نه رسم باستان آورده‌ام
(۲۵۸/۱۸-۱۹)

خاقانی در مذهب بر طریقه تسنن و پیرو شافعیه بوده است (سجّادی، ۱۳۵۷: بیست و شش و بیست و هشت)؛ با وجود این، به باورها و مقدسات شیعه به دیده احترام می‌نگرد: در بیان شکایت از همشهریان و موطن خود از واقعه جانسوز کربلا چنین یاد می‌کند:

من حسین وقت و نا اهلان یزید و شمر من روزگارم جمله عاشورا و شروان، کربلا
(۲/۹)

در بزرگداشت خاندان رسالت (ع) در آثارش سخنها رفته است که تنها به دیوان او، آن هم باختصار تمام، بسنده می‌شود:

علوی دوست باش خاقانی کز عشیرت علی است فاضلتر
(۸۸۷/۱)

شوق دیدار خراسان و آستان بوسی امام هشتم در اشعارش آشکار است:

بر سر روضه معصوم رضا شبه رضوان شوم ان شاء الله
(۴۰۶/۱۲)

امام عصر(ع) را آسمانی و صدرنشین هدایت می‌داند و از او با صفت دجال‌کش یاد می‌کند:

شیطان شکند آدم و دجال کشد، مهدی چون آدم و مهدی باد انصار تو عالم را
(۵۰۵/۱)

به دلیل اشراف خاقانی بر آیینهای الهی مختلف، زیباترین مضمونها و تصویرهای هنری را از سیره انبیا پرداخته است؛ بویژه به خاطر اشتمالش بر فرهنگ و معارف اسلامی، بالاخص به سیره نبوی، عشق و ارادت خالصانه، بلکه عاشقانه خویش را نثار برگزیده و محمود حق می‌نماید و گوهران تعبیرات لطیف خود را به پای او می‌ریزد و زیب سینه دیوان خود می‌کند و با الفاظ بلند و معانی شکوهمند، اقبالش را به آورنده و برکشنده دین اسلام می‌نمایاند:

بنمود صبح صادق دین محمدی هین در تناش باش چون خورشید صد زبان
دندانه‌های تاج بقا شرع مصطفاست عقل آفرینش از بن دندان کند ضمان
(۳۱۰/۹-۱۰)

او به خاطر سرایش قصاید غرّا و آسمان رفعت در ستایش شاه بیت غزل هستی، حسان عجم^۴ لقب گرفته و گوی مدیحه سرایی شاعرانه - و نه ناظمانه - را در این باب از دیگر سرایندگان دربروده است.

خاقانی هرگونه داستان و سخن پذیرفتنی را در گرو مدح سید کاینات می‌داند:

هر داستان که آن نه ثنای محمد است داستان کاهنان^۵ شمر آن را نه داستان
(۳۱۱/۱۰)

وی قریحه و ضمیر خود را منحصر به ستایش گوهر یتیم دریای هستی می‌کند و به بخشش گسترده الهی در رستاخیز امید دارد، از بندگان خدا تنها وی را ستودنی می‌شمارد و سخن راندن جز در مدح او را به مثابه انداختن ذردانه در لنجزار:

وگر بر احمد مختار خوانند این چنین شعری ز صدر او ندا آید که قد احسنت حسانی
(۴۱۵/۱)

خاطر خاقانی است مدحگر مصطفی زان ز حش بی حساب هست عطا در حساب

کی شکند همش قدر سخن پیش غیر کی فکند جوهری، دانه در، در خلاب
(۴۵/۲-۳)

در تلمیح به داستان خضر نبی و آب حیات، «تتمه دور زمان» را چشمه آب حیات و خود را خضر چشمه یاب می‌انگارد:

مصطفی، چشمه حیات و مرا خضر چشمه یاب دیدستند
(۸۷۷/۱۷)

استاد شعر تازه در دیوان خود افزون بر نود بار مستقیماً پیامبر اکرم (ص) را با نامهای مصطفی، احمد و محمد (ص) ستایش می‌کند و با صفات و القاب، افزونتر از آنها. در این پژوهش، ابعاد هنر و کمال نبوی - که از ذوق و قریحه هنری شاعر شروان نشأت می‌گیرد و از خامه او بر دیوانش می‌تراود - سخن به میان می‌آید:

متن (بحث):

خاقانی در قصیده با مطلع:

"صبح وارم کافتابی در نهان آورده‌ام آفتابم کز دم عیسی نشان آورده‌ام"
(ص ۲۵۴)

ضمن تفاخر به خود، خاک مشک آلود تربت محمود حق را، حرز و پناه جان به حساب می‌آورد و با تکیه به سخن حضرت ختمی مرتبت (ص) "ان من البیان کسحراً (أو) ان بعض البیان سحر"، این چنین با الفاظ گوه‌رین و بیان سحرآمیز، هنرمندانه به ستایشش می‌پردازد:

یعنی امسال از سر بالین پاک مصطفی خاک مشک آلود، بهر حرز جان آورده‌ام
(۲۵۸/۲)

وقف بازوی من است این حرز و فروشم به کس گوه‌ر دریای کاف و نون محمد کز تناش
گوه‌ر اندر کلک و دریا در بنان آورده‌ام
(۲۵۸/۴-۵)

مصطفی گوید که سحر است از بیان من ساحرم کاندرا اعجاز سخن سحر از بیان آورده‌ام
(۲۵۸/۹)

او در چکامه‌ای با بیت آغازین:

”جوشن صورت برون کن در صف مردان درآ
دل طلب کز دار ملک دل توان شد پادشا“

(ص ۱)

پیامبر اکرم (ص) را بهترین راهنمای کسانی می‌داند که بینش کافی در شناخت راه سعادت خود ندارند؛ بنابراین، با تأکید می‌گوید که اینان باید دست بر شانه هدایتش بگذارند و با تمسک به شرع مقدس او، راه خود را از بیراهه باز شناسند:

ور تو اعمی دیده‌ای بر دوش احمد دار دست
کاندرین ره قائد تو مصطفی به، مصطفی

(۲/۲)

در اشاره به احادیث قدسی: «لولاک لما خلقت الافلاک» و «لولا محمد (ص) ما خلقت الدنیا و الآخرة و لا السموات و الارض و لا العرش و لا اللوح و لا القلم و لا الجنه و لا النار و لو لا محمد ما خلقتک یا آدم (فروزانفر، ۱۳۶۱: ص ۱۷۲)، با تناسب و مراعات نظیر در اعداد و تأمین موسیقی درونی ابیات، در شأن و منزلت اکمل موجودات و رحمت عالمیان و این که او هدف آفرینش و برگزیده حق و مختار عالم هستی است، گوید:

اوست مختار خدا و چرخ و ارواح و حواس
زان گرفتند از وجودش منت بی‌متها
هشت خلد و هفت چرخ و شش جهت و پنج حس
چار ارکان و سه ارواح و دو کون از یک خدا^۷

(۲/۳-۴)

در قصیده با مطلع:

”ای پنج نوبه کوفته در دار ملک لا
”لا“ در چهار بالش وحدت کشد ترا“

(ص ۳)

قول ”لا اله الا الله“ (محمد ص) ۱۹ و صافات، ۳۵)، را رام کننده توسن دل دانسته، شرع مقدس مصطفوی را روشن کننده چشم درون و هدایتگر بنده می‌داند؛ ”صفوت عالمیان“، صاحب اختیار دو گیتی است و انبیا سر بر خط فرمان او دارند و شجره نامه کهنتری ارائه می‌دهند؛ برگزیدگی موسی و حضرت آدم را از پرتو دلالت و شفاعت حضرت رسالت شمرده، نطقش را معلّم و مؤدّب عقل و کلامش را شفابخش روح

می‌شمارد و می‌گوید که: هر گاه او به سخن درآید، دیگر خاصان و رسولان مهر سکوت بر لب نهند:

توسن دلی و رایض تو قول "لا اله"
اعمی و شی و قاید تو شرع مصطفی
(۴/۱۴)

او مالک الرقاب دو گیتی و بر درش
در کھتری مشجره آورده انبیا
(۴/۱۷)

هم موسی از دلالت او گشته مصطنع
نطقش معلمی که کند عقل را ادب
هم آدم از شفاعت^۸ او بوده مجتبی
خُلُقش مفرحی^۹ که دهد روح را شفا
(۴/۱۸-۱۹)

مریم گشاده روزه و عیسی بیسته نطق^{۱۰}
کاو در سخن گشاده سر سفره سخا
(۵/۲)

در همین قصده با بیان تقدّم او در رسالت و در اشاره به حدیث "كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین"، سپیدرویی آدم را، از نور جمال او و رانش شیطان از درگاه حق را، از قهر او می‌داند و گردون پیر را مرید کمال او و خرّقه‌پوشی فلک را دالّ بر پیروی از مراد خود، رسول اکرم (ص)، می‌داند:

برنامه‌ده سپیده صبح ازل هنوز
کاو بر سیه سپید ازل بود پیشوا
آدم از او به برقع حرمت سپید روی
شیطان از او به سیلی حرمان، سیه قفا
(۵/۳-۴)

گردون پیرگشت مرید کمال او
پوشید بر ارادتش این نیلگون وطا
(۵/۱۱)

در جامه:

"عروس عافیت آنکه قبول کند مرا
که عمر بیش بها دادمش به شیر بها
(ص ۶)

برایش آن خوشتر است که در ثنای سپید روی ازل زبان بگشاید، او که دمش گشاینده گنجینه حق و دلش خلیفه مکتب معلّم اسماست و خرد دواتدار کاتب وحیش:

زبان ثناگر در گاه مصطفی خوشتر	که بارگیر سلیمان نکوتر است صبا (۹/۶)
سپید روی ازل مصطفاست، کز شرفش	سیاه گشت به پیرانه سر، سر دنیا (۹/۹)
دمش خزینه گشای مُجاهز ارواح	دلش خلیفه کُتّاب معلّم اسما
به پیش کاتب وحیش، دو اتدار خرد	به فرقِ صاحب بارش، نثار بار خدا (۹/۱۱-۱۲)

در قصیده:

"طفلی هنوز بسته گهواره فنا
مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا..."
(ص ۱۵)

در اشاره به مَهر پیامبری بر کتف نبی اکرم(ص) و بینوایی چهار آخشیج (آب، باد، خاک و آتش) و موالید ثلاث (جماد، نبات و حیوان) پیش از فرمان رسالتش و در ایجاد فراخ روزی و گشایش کار خلق و بر سر داشتن تاج ازل و به تن کردن زره ابد از جانب پروردگار، گوید:

کتف محمّد از در مَهر نبوتست ^{۱۱}	بر کتف بیور اسب ^{۱۲} بود جای اژدها (۱۶/۶)
بودند تا نبود نزولش در این سرای	این چار مادر و سه موالید، بینوا (۱۷/۳)
از خشکسال حادثه در مصطفی گریز	کانک به فتح باب ضمان کرد مصطفی (۱۷/۱)
شاهشهی است احمد مرسل که ساخت حق	تاج ازل کلاهش و درع ابد، قبا (۱۷/۴)

از این که مرتبه فخر عالم و آدم از همه انبیا برتر است و به جایگاه او هیچ کدام راهی ندارند و او تاج رسولان است و آنان در برابر درگاهش تهیدست زکات ستان هستند، گوید:

کانجا که محمد اندر آمد دعوت نرسد پیمبران را
(۳۳/۸)

احمد مرسل که هست پیشرو انبیا بود پس انبیا دولت او را مدار
(۱۸۰/۱۷)

جمع رُسل بر درش مفلس طالب زکات او شده تاج رُسل تاجر صاحب نصاب
(۴۴/۷)

در قصیده "منطق الطیر" با مطلع:

"زد نفس سر بمهر صبح ملامع نقاب خیمه روحانیان کرد معبر طناب"
(ص ۴۱)

که مناظره دلنشین پرندگان در برتری گیاهان مورد علاقه خود و تعیین سلطان گلهاست - از زبان عنقا در "تخلصی" زیبا گوید:

گرچه همه دلکشند، از همه گل نغزتر کاو عرق مصطفاست^۳ و این دگران خاک و آب
(۴۴/۳)

بیت تلمیح دارد به حدیث "الورد الاحمر منی" و "قال النبی لیلۃ أُسری بی الی السماء سقط الی الارض من عرقی فنبت منه الورد فمن اراد ان یشم رائحتی فلیشم الورد (اللؤلؤ المرصوع، چاپ مصر، ص ۹۸، به نقل از حاشیه کلیات شمس، ج ۳، ص ۱۵۴)؛ در ادامه سخن به امی بودن و هدایتگری تاج رُسل اشاره می‌کند و او را مالک هشت طبقه بهشت و پاسدار کلام الله و باجستان ملوک و تاجبخش انبیا دانسته، می‌گوید: عقل از درگاه او امان نامه یافت تا از بادافره رهایی یافت؛ او سریر سلاطین قدر قدرت را با برق شمشیر خود زغال کرد و گرده شیران گردنکش را کباب.

خاقانی با عنایت به حدیث "كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین"، حضرت آدم را نتیجه و پرورده او، خلق آسمان و زمین را برای او و در خدمت او می‌نگارد تا نیام و قبضه شمشیر او گردند و می‌افزاید که ذره خاک درگاهش که به آسمان صعود می‌کند، به وسیله آفتاب، تازیانه وار، بر ملوک حد شرعی می‌راند:

هادی مهدی غلام، امی صادق کلام خسرو هشتم بهشت، شحنه چارم کتاب

باج سستان ملوک، تاج ده انبیا
 احمد مرسل که کرد از تپش و زخم تیغ
 عطسه او آدم است، عطسه آدم مسیح
 گشت زمین چون سَن، چرخ چو کیمخت سبز
 ذره خاک درش، کاو دوصد دره کرد
 کز در او یافت عقل خط امان از عقاب
 تخت سلاطین زغال، گرده شیران کباب
 اینت خلف کز شرف، عطسه او بود باب
 تا ز پی تیغ او قبضه کنند و قراب^{۱۴}
 راند بر آن آفتاب، بر ملکوت احتساب^{۱۵}
 (۴۴/۴-۷)

در همین چکامه، در اشاره به جنگ بدر به رهبری سلطان دین و مساعد کردن زمینه و فضای نبرد برای رزمندگان اسلام و یاری رساندن فرشتگان با اشاره به آیه‌های ۱۲۳ تا ۱۲۵ آل عمران و ۹ و ۲۴ انفال و ۲۵ و ۲۶ و ۳۹ توبه، پیروزی الهی سپاه پیامبر گرامی را بر کفار با زیباترین تصویرهای بدیع هنری و خوشنوترین جنبه غنایی در برابر چشم می‌گشاید و در گوش جان می‌شنواند:

دیده‌نه‌ای روز بدر کآن شه دین بدروار
 بهر پلنگان دین، کرد سراب از محیط
 راند سپه در سپه سوی نشیب و عقاب
 بهر نهنگان کین، کرد محیط از سراب
 (۴۴/۱۲-۱۳)

از پی تأیید او، صف ملایک رسید
 آخته شمشیر غیب، تاخته چون شیر غاب
 (۴۴/۱۵)

حامل وحی آمده، کامد یوم الظفر
 ای مَلکان الغزاة، ای ثقلین النّهاب
 (۴۵/۱)

خاقانی در چامه "حرز الحجاز" با مطلع:

"شب روان چون رخ صبح آینه سیما بیند
 کعبه را چهره در آن آینه پیدا بیند"
 (ص ۹۵)

شوق زایران سوخته جگر به حرم نبوی و فرو نشستن سوز عطش آنان در آن بارگاه، و در برگرفتن رحمت رسول مهر ایشان را و گستردن خوان کرم محمدی را برای آنان می‌نمایاند و می‌گوید که: عاشقان، خاک درگاهش را توتیای چشم خود می‌سازند تا با چشم روشن دل، به دیدار محبوب حقیقی نایل شوند:

خاکیانِ جگر آتش زده از باد سَموم
مصطفی پیش خلائق فکند خوانِ کرم
آبخور خاک در حضرت والا بینند
که مگس ران وی از شهر عنقا بینند
(۹۹/۲-۳)

سُرمه دیده ز خاک در احمد سازند
تا لقای ملک العرش تعالی بینند
(۹۹/۱۳)

در چکامه «کنز الرکاز» با بیت آغازین:

«مقصد اینجاست، ندای طلب اینجا شنوند
بُختیان را ز جرس صبحدم آوا شنوند»
(ص ۱۰۰)

می گوید که: پیامبر اکرم (ص) از روی آورندگان به درگاهش، که «النَّبِيُّ النَّبِيُّ» گوی به سوی حرمش می شتابند، از آنان با لفظ «امتی امتی» استقبال می کند.

در آن بارگاه بشکوه حضرت موسی چنان واله می گردد که نعلین خود را از یاد می برد و خضر نبی برای وایافتن نعلینش در محضر او «والضّحی» می خواند:

به سلام آمدگان حرم مصطفوی
النَّبِيُّ النَّبِيُّ آرند خلائق به زبان
ادخلوها بسلام از حرم آوا شنوند
امتی امتی از روضه غرّا شنوند
(۱۰۳/۹-۱۰)

موسی ایستاده و گم کرده ز دهشت نعلین
بهر وایافتن گم شده نعلین کلیم
«ارنی» گفتنش از بهر تجلّا شنوند
«والضّحی»^{۱۶} خواندن خضر از در طاها شنوند
(۱۰۳/۱۴-۱۵)

آیین اسلام کنگره تاج بقاست و عقل که خود پدیده ای است ربّانی و به قولی اوّلین آفریده خدا که «اول ما خلق الله العقل»، از بُن دندان و رغبت تام آفرین گوی پیامبر اکرم است و شیفته و واله فرّ و شکوه نبوی؛ روشنی چشم عقل و خرد از سرمه و درمانگری رحمت عالمیان و عیسی (ع) سرمه سای اوست:

دندانه های تاج بقا شرع مصطفاست
عقل آفرینش از بُن دندان کند ضّمان
(۳۱۰/۱۰)

عقل واله شده از فرّ محمّد یابند
طور پاره شده از نور تجلّی بینند

عقل و جان چون بی و سین، بر در یاسین خفتند
تن چو نون کز قلمش دور کنی، تا ببینند
(۹۹/۹-۱۰)

مصطفی کمال عقل و کعبه دکان شفاست
عیسی اینجا کیست هاون کوب دکان آمده
(۳۷۰/۱۶)

در قصیده:

"قحط و فاست در بنه آخر الزمان
هان ای حکیم پرده عزلت بساز هان"
(ص ۳۰۸)

در نغمه توحید سر دادن حضرتش و از لاهوت ندای تأیید بر آمدن و در اشاره به آیه «لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون»^{۱۷} (حجر، ۷۲) و با اقتباس از آیه «فاستقم كما امرت» (هود، ۱۱۲) در بیان استواری او در مأموریتش و اشاره به آیه «قم فأنذر» (مدثر، ۲) در برخاستن به پند و اندرز خلق و این که آدم (ع) پرورده او بود و ادريس، دانش آموخته مکتب او، گوید:

و آنجا که کوس دولت او کوفت "لا اله"
آن شاهد "لعمرك" و شاگرد "فاستقم"
آدم به گهوارة او بوده شیرخوار
ادريس هم به مکتب او گشته درسخوان
آواز "قد صدقت" بر آمد ز لا مکان
مخصوص "قم فأنذر" و مقصود "کن فکان"
(۳۱۰/۱۲-۱۴)

پس از آن در اشاره به آیه «فکان قاب قوسین او ادنی (نجم، ۹) در پشت سر گذاشتن چرخ هفتم و سیر در لاهوت و وصال به حق گوید:

بر بام سدره تا در "ادنی" فکنده رخت
روح القدس دلپش و معراج نردبان
(۳۱۱/۶)

سپس از قول فرشته وحی در روی تافتن از همراهی او در شب معراج که گفته: "لو دنوت أنملة لاحترق" می افزاید:

جبریل هم به نیمه ره از بیم سوختن^{۱۸}
بگذاشته رکابش و بر تافته عنان
(۳۱۱/۱۷)

خاقانی در چکامه با مطلع:

"هر صبح سر به گلشن سودا بر آوردم
و ز صور آه بر فلک آوا بر آورم"
(ص ۲۴۳)

فضای کعبه را مناسب مدیحه خاتم النبیین می‌داند و می‌خواهد از دریای دل پر سوز خود، مرواریدهای معنی را نثار آستان او کند و پای بوس خادم او شود و آرام جای دلش را بهشت کند:

دریای سینه موج زند آب آتشین
تا پیش کعبه لؤلؤ لالا بر آورم
بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر
زو نعت مصطفای مزکی بر آورم
(۲- ۲۴۷/۱)

سلطان شرع و خادم لای او بلال
من سر به پای بوسی لالا بر آورم
دربارگاه صاحب معراج هر زمان
معراج دل به جنت مأوی بر آورم
(۴- ۲۴۷/۴)

و در بیان تقرّب به درگاهش، از آیه‌های ۸ و ۹ سوره نجم: "ثمّ دَنَى فِتْدَلَى" و "فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى"، مدد می‌گیرد و می‌افزاید که اگر مدح حضرت رسول(ص) را در سرانندیپ بر زبان آورم، در آنجا چشمه کوثر جاری خواهد شد.

تا قرب "قاب قوسین" بر خاک در گهش
آوازه "دنسی فتدلی" بر آورم
گر مدحتش به خاک سر اندیب^{۱۹} ادا کنم
کوثر ز خاک آدم و حوا بر آورم
(۶-۷- ۲۴۷/۶)

خاقانی ضمن این که از برترین آفریده خدا با صفت آفتاب عصمت یاد می‌کند و با اقتباس از آیه «اقتربت الساعة و انشأ القمر» (قمر، ۱)، و شکافتن ماه به دست خورشید تابان رسالت، به سایه نداشتن آفتاب شرع بر زمین، می‌پردازد:

او آفتاب عصمت و از شرم ذوالجلال
نفکنده بر بیان قدم سایه بنان
مه را دو نیمه کرده به دست چو آفتاب
سایه نه بر زمینش و از ابر سایه بنان
(۱۹- ۳۱۰/۱۸)

در قصیده با مطلع:

"سنت عشاق چیست، برگ عدم ساختن گوهر دل را ز تف مجمر غم ساختن"

(ص ۳۱۵)

حسان عجم بر این باور است که نعت پیامبر اعظم نه تنها پناهگاه خود، که چشم پناهمت خواهد شد:

چون به در مصطفی نایب حسان تویی فرض بود نعت او حرز امم ساختن

(۳۱۶/۱۰)

در چکامه:

"صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من

(ص ۳۲۰)

خاقانی اعتقاد دارد در حالی که التزام رکاب نبی اکرم پناهگاهی امن است، از بولهبیان زمان نباید غافل بود و از نبرد با آنان نباید عنان گرداند؛ در سایه دوستی برگزیده حق، سلطان عقل و جان، خدمتکار او خواهد شد:

از مصاف بولهب فعلان نیچانم عنان چون رکاب مصطفی شد مأمن و ملجای من

قاسم رحمت ابوالقاسم رسول الله که هست در ولای او خدیو عقل و جان مولای من

(۳۲۴/۴-۵)

در قصیده:

"عشق بهین گوهری است، گوهر دل کان او دل عجمی صورتی است، عشق زبان دان او"

(ص ۳۶۲)

می گوید که: مدح سرور کاینات، تعویذ و دعای درمانگر دل دردمند و جگر سوخته است و زلف حوا به منزله منگوله سیاه بیرق او و شیبه اسب اصیل و خوشرفتار او به مثابه عطسه آدم است؛ پس از آن گوید شانه فرشتگان خسته از غاشیه کشی حکم اوست و ملایک، غلام حلقه به گوش و مطیع فرمان اویند؛ عقل را درختی کهنسال تصور می کند که منتظر مانده تا مفتخر شود به این که تخت یا چوگان او گردد:

گر جگرش خسته شد، از فزع حادثات
 نعت محمد بس است، نُشرهٔ درمان او
 (۳۶۳/۴)

گیسوی حوا شناس، پرچم منجوق او
 عطسهٔ آدم^{۲۰} شناس، شیئهٔ یکران او
 دوشِ ملایکِ بخست، غاشیئهٔ حکم او
 گوشِ ملایکِ بسفت، حلقهٔ فرمان او
 عقل درختی است پیر، منتظر آن کزو
 خواهی تختش کنند، خواهی چوگان او
 (۳۶۳/۶-۸)

در چامهٔ با مطلع:

”صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده
 جان عالم دیده و در عالم جان آمده
 (ص ۳۶۸)

ضمن توصیف کعبه و مهمانداران در پذیرش و پذیرایی از واردان حرم و وصف ابزار و آلاتِ خوان معنی برای اصحابِ نیاز، می‌گوید: در آن بزم محبوب و عبادی، مفخر موجودات به سفره‌داری و چاشنی‌گیری ایستاده و بهشت شویندهٔ دست زایرانِ عاشق بر خوانِ کرم محبوب است؛ حضر نبی از آبدستِ ”صفوتِ آدمیان“، گلاب ساخته؛ زیرا که نبی اکرم بسانِ آب حیات در ظلماتِ عرب است.

مصطفی استاده خواتسالار و رضوان، تشمت‌دار
 هدیه دندان مزد^{۲۱} خاص و عام یکسان آمده
 (۳۶۹/۱)

خضر جلابی به دست از آبدست مصطفی
 کوست ظلمات عرب را آب حیوان آمده
 (۳۶۹/۴)

در بند چهارم ترجیع بند آغازین دیوان خود، گل سر سبد آفرینش را، شاهنشاهی می‌داند که زرهِ شرع تنها بر قامت او می‌برازد؛ ”تتمهٔ دور زمان“ چنان علؤ مقامی دارد که فرقِ عرش، فرشِ زیر پایش و ازل و ابد کارگزاران اویند و پیام توحید ”لا اله الا الله“ با وجود و به فرمان او محقق شد و منشور رسالتش گردید؛ او از چنان اعتلایی برخوردار است که خدا به جان او سوگند می‌خورد و این امر چونان تاجِ سر او شد و نهایتِ تقرب به درگاه الهی، به حضرت ختمی مرتبت ختم گردید:

شهنشاهی که درِ عِ شرع بر بالای او آمد
 قَدَرِ دستی که فرق عرش، نطع پای او آمد
 ز درگاه قدم در تاخت تیغ و نطق همراهش
 ازل دستور او گشت و ابد مولای او آمد
 (۴۴۸/۹ - ۱۰)

به دست "لا اله الا الله" افکند شادروان "الا" را
 که توقیع رسول الله بر طغرای او آمد
 "تبارک" خطبه او کرد "سبحان" نوبت او زد
 "لعمرك" تاج او شد "قاب قوسین" جای او آمد
 (۴۴۸/۱۲ - ۱۳)

خاقانی با اقتباس از آیه «نون و القلم و ما یسطرون» (قلم، ۱) می‌گوید که: احمد
 مرسل سلطان درویشان خاص و وارث و حافظ آیین حنیف است و برای رسیدن به او
 باید باره‌ای از نور داشت:

نه خود سلطان درویشان خاص است احمد مرسل
 که از "نون القلم" طغراست در منشور فرقتاش
 (۲۱۳/۲)

وز پی احمد بُراقی کن ز نور
 پس برای چرخ پیمایی فرست
 (۸۲۷/۱۰)

گر به گهر بازرفت جان براهیم
 احمد مختار شاد خوار بماناد
 (۸۷۰/۷)

در قطعه‌ای حکمت آمیز، با اشاره به دو واقعه تاریخی دریدن نامه رحمت عالمیان
 توسط خسرو پرویز ساسانی و نمودن بازتاب و کیفر بی‌رسمی و ناحفاظی به ساحت
 رسول خدا و کشته شدن او به دست فرزندش شیرویه، چنین می‌سراید:

هر که آرد به روی نیکان بد
 هم نتیجه بدیش پی سپرد
 نامه مصطفی در د پرویز
 جامه جان او، پسر بدر ۲۲
 (۸۶۳/۱۶ - ۱۷)

نتیجه‌گیری:

خاقانی شروانی، تعلق خاطر خاصی به خاندان رسالت، بویژه به صدرنشین آفرینش،
 پیامبر اکرم(ص) دارد.

او از معدود سخنوران هنری است که توانسته فضیلت و کمال نبوی را در قالب زیباترین تصویرهای شاعرانه ترسیم کند و الفاظ گوه‌گون و دُرْدانه‌های معانی را در دریای ژرف اندیشه و صدف جان خود بپروراند و زیب دیوان خود کرده، به صاحبان ذوق و هنر پیشکش کند.

وی ابعاد گوناگون هنری مفخر موجودات را در اشعارش نمایانده است و این اشعار را جان پناه خود قرار داده، خوانندگان را به پیروی از سیره ختم رسل می‌خواند. خاقانی سرود هستی و هدف خلقت را منادی نغمه توحید، صاحب امتیاز دو گیتی، پیشرو انبیا، سلطان درویشان، حافظ آیین براهیمی، معلم و امان دهنده عقل، شفیع امم دانسته، شرع مقدّسش را کنگره تاج بقا می‌داند و باور دارد که مدحش، صفا دهنده ضمیر و مأمن دل است.

پی‌نوشتها:

۱. از زمره سخن‌سرایان که از وی پیروی کرده و به اقتفای او شعر سروده‌اند، می‌توان از: امیر خسرو دهلوی، حافظ شیرازی، خواجوی کرمانی، جامی، امیر علیشیر نوایی، فیضی دکنی و قاننی شیرازی نام برد.
۲. عطسه کسی بودن: نتیجه و پرورده کسی بودن، فرزند کسی بودن، به کسی سخت شباهت داشتن؛ معروف است که در کشتی نوح، موش از "عطسه" خوک و گربه از عطسه شیر به وجود آمد: رک: سجّادی، ۱۳۷۴، ذیل مدخل عطسه و استعلامی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲۱.
۳. منظور از شیوه باستان، طرز شاعران دوره سامانی است.
۴. حسّان: مراد حسّان بن ثابت خزرچی (م: ۵۴هـ.ق) است که در شصت سالگی اسلام آورد و شعرش را در خدمت دینش قرار داد و از پیامبر (ص) و اسلام دفاع می‌کرد (حنّا الفا خوری، ۱۳۷۴: ۱۷۷)؛ از این روی، خاقانی به "حسّان عجم" نامبردار گشت که او نیز در مدح حضرت رسالت اشعار فاخر، فراوان دارد:

مصطفی حاضر و حسّان عجم مدح سرای پیش سیمرخ خمش طوطی گویا بینند
(۹۹/۱۸)

۵. داستان کاهنان: حيله و تزوير حکم کنندگان به غيب، مکر ساحران.

۶. در مثنوی نیز آمده:

گفت پیغمبر که ان فی البیان سحرأ و حق گفت آن خوش پهلوان
(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۳، ب ۴۰۷۹)

۷. این بیت از دیوان خاقانی چاپ علی عبدالرسولی گرفته شده، چون در چاپ دکتر سجادی چنین آمده:

هشت خلد از هفت چرخ و شش جهت از پنج حس چار ارکان از سه ارواح و دو کون از یک
خدا (ص ۲)

۸. پیامبر اکرم در شأن شفاعت فرماید: "از من حاجت خواهید که در دل دارم که بدهم، تأخیر می‌کنم که تا کسی شفاعت کند تا وی را مزد بود؛ شفاعت کنید تا ثواب یابید (غزالی، ۱۳۶۸: ۴۲).

خاقانی حضرت رسول(ص) را در برابر ممدوح، شفیع خود قرار داده گفته:

پیشت آرم مصطفایی را شفیع کاسم او یاسین و طاهها دیده‌ام
(۲۷۵/۸)

بیت اشاره دارد به راندن آدم از بهشت و سپس تقریبش به حق و یافتن منزلت به سبب توسل به حضرت پیامبر(ص) و شفاعت او؛ جمال الدین اصفهانی نیز گوید:

از امر مبارک تو رفته هم بر سر حرفت خود آدم
(۳/۱۱)

۹. مفرح: نام دوايي مقوی دل و جگر (غیاث الدین، ۱۳۶۳)؛ حافظ گوید:

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که آن مفرح یا قوت در خزانه تست
(۳۵/۵)

۱۰. اشاره دارد به روزه سکوت مریم مقدس و سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره (مریم، ۲۶-۳۰).

۱۱. سعدی هم در صفت "وسیم" در بیت زیر به مهر نبوت اشاره دارد:

شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم بسیم و سیم
(گلستان: ۵۰)

۱۲. بیور اسب: دارنده ده هزار اسب، لقب ضحاک.

۱۳. مولوی نیز در کلیات شمس به این حدیث نظر داشته:

اصل و نهال گل عرق لطف مصطفاست زان صدر، بدر گردد آنجا هلال گل
(ج ۳: ۱۵۴)

۱۴. اشاره دارد به حدیث قدسی "لو لاک لما خلقت الافلاک".

۱۵. شاعر به این نکته توجه داشته که ذره به بالا می‌رود تا به خورشید رسد؛ حافظ گوید:

کمتر از ذره نیی، پست مشو، مهر بورز تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
(۳۸۰/۴)

۱۶. به آیه اول سوره "الضحی" اشاره دارد.

۱۷. جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی با رویکرد به همین آیه شریف گوید:

خورده است خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت
(۳/۴)

۱۸. سعدی از زبان جبرئیل، آنگاه که در معراج از همراهی پیامبر اکرم (ص) باز ماند، می‌گوید:

بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلّی بسوزد پرم
(بوستان: ۳۶)

۱۹. سرانندیب، جزیره‌ای در جنوب هندوستان که مطابق روایات حضرت آدم از بهشت بدانجا فرود آمد. "برو [کوه سرانندیب] نشان پای مردم به سنگ فرو شده، گویند نشان پای آدم است علیه السلام؛ (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۲۵).

۲۰. تلمیح دارد به آفرینش آدم، پس از دمیدن روح در کالبد او و به کمال رسیدن تسویه قالب که "... عطسه‌ای بر آدم افتاد، حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فراخنای عالم صورت بدید..." (نجم الدین رازی، ۱۳۷۴: ۹۰).

۲۱. دندان مزد: هدیه‌ای که میزبان به میهمان پس از صرف غذا می‌داده است؛ در تاریخ بیهقی نیز چنین رسمی چند بار آمده است:

نان بخوردند و علی میکائیل دندان مزدی بسزا داد رسول خلیفه را (بیهقی، ۱۳۵۶: ۳۸۵) نیز
(همان: ۴۹۸ و ۶۸۱).

۲۲. در خسرو و شیرین نظامی هم داستان دریدن نامه پیامبر اکرم (ص ۴۳۷) و کشته شدن خسرو به دست پسر (ص ۴۱۷) نقل شده است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم / (۱۳۷۵). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: اورست، چاپ اول.
- ۲- استعلامی، محمد. (۱۳۸۷). نقد و شرح قصاید خاقانی، ج ۲، تهران: زوآر، چاپ اول.
- ۳- انوری، حسن. (۱۳۸۶). فرهنگ روز سخن، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی؛ تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.
- ۵- جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی. (۱۳۶۲). دیوان؛ تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.
- ۶- _____ (۱۳۴۰). حدود العالم من المشرق الی المغرب؛ به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۷- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان؛ تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.
- ۸- حنا الفاخوری. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات زبان عربی؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس، چاپ سوم.
- ۹- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۵۷). دیوان؛ به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: زوآر، چاپ دوم.
- ۱۰- _____ (۲۵۳۷). دیوان؛ تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: مروی.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳-۱۳۷۲). لغت نامه؛ چ اول، از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.

- ۱۲- سجّادی، سیّد ضیاء الدّین. (۱۳۷۴). فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی؛ ج دوم، تهران: زوآر، چاپ اول.
- ۱۳- سعدی، مشرف الدّین مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۳). بوستان (سعدی نامه)؛ تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.
- ۱۴- _____ (۱۳۶۸). گلستان؛ تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ اول.
- ۱۵- عقیلی خراسانی. (۱۳۷۱). مخزن الادویه؛ نسخه عکس از روی چاپ سنگی کلکته (۱۸۴۴م)، تهران: آموزش انقلاب اسلامی ایران، چاپ دوم.
- ۱۶- غزالی، ابوحامد، امام محمّد. (۱۳۶۸). کیمیای سعادت؛ ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۱۷- غیاث الدّین محمّد رامپوری. (۱۳۶۳). غیاث اللّغات؛ تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۱۸- فروزانفر، بدیع الزّمان. (۱۳۶۱). احادیث مثنوی (تدوین)؛ تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۹- معین، محمّد. (۱۳۵۳). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲۰- مولوی، جلال الدّین محمّد. (۱۳۶۳). کلیّات شمس (دیوان کبیر)؛ تصحیح بدیع الزّمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۲۱- _____ (۱۳۶۸). مثنوی معنوی؛ رینولد.الین. نیکلسون، تهران: مولی، چاپ هفتم.
- ۲۲- نجم الدین رازی. (۱۳۷۴). مرصاد العباد، به اهتمام محمّد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۳- نظامی، حکیم ابومحمّد الیاس. (۱۳۶۳). خسرو و شیرین؛ تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: علمی، چاپ دوم.